



**حمیدرضا شعیری / استاد دانشگاه تربیت مدرس**

او یک هفته در میان در این صفحه، از منظر نشانه-معناشناختی، مسائل فرهنگی را بررسی می‌کند. این بار درباره فراموش شدن هم‌مراقبتی در سایه سنگین مدرنیته نوشته است

جامعه، نشانه و فرهنگ



**با ورود به مدرنیته، انسان رسم  
خودمراقبتی و هم‌مراقبتی را  
از یاد برده است**

# آتش پرومته به جان جوامع



هیچ احساسی نسبت به آنچه گذشته است، ندارد. اصلاً برای او زندگی و مرگ فرقی نمی‌کند. مانند یک ماشین روزها و ساعت‌ها را طی می‌کند. مورو نمونه کامل انسان مدرنی است که در فاصله با خود و دیگران قرار گرفته است و هیچ چیز نه برایش معنا و بار عاطفی و اخلاقی دارد و نه حسی از مسئولیت. تغییر در سبک زندگی به دلیل تکنولوژی سبب شد تا آنچه که فوریت حضور برای خود و دیگری بود به یک رؤیای دست‌نیافتنی تبدیل شود. بتدریج، با توسعه سبک زندگی مدرن، فوریت حضور به فاصله انسان‌ها از یکدیگر تبدیل شد. این بیگانگی انسان از خود و دیگری را می‌توان به ادامه نفوذ همان آتشی تشبیه کرد که در اسطوره یونان پرومته از زئوس خدای خدایان دزدید تا برای انسان‌ها بیاورد. این تکنولوژی ادامه همان آتشی است که با خود عصیان، درد، رنج، دزدی، غارت، بی‌عدالتی، دورافتادگی، انواع ویروس‌ها و بیماری‌ها را به ارمغان آورد.

تمدن بشری معنای اخلاقی مسئولیت برای خود و مسئولیت برای دیگری را تغییر داد. در معنای کهن آن مسئولیت به معنای مراقبت از خود و مراقبت از دیگری بود. اما بتدریج انسان اسیر و برده آگونیسم و غرور مطلق شد تا جایی که همه چیز را برای خود خواست و با این تفکر دیگر حتی ترسی از کشتن هم‌نوع خود نیز نداشت. آتش پرومته به جان جوامع افتاد؛ اما یک بازی دوسویه شکل گرفت؛ از یک سو آتش نماد دانایی شد و برای انسان دانش و تکنولوژی آورد و از سوی دیگر با توسعه تکنولوژی او را از دیگری راند. حالا نتیجه این تمدن طولانی و استمرار حضور آتش پرومته و حرارت آن این است که انسان نه دیگر مراقب خود است و نه مراقب دیگری. هیچ مراقبتی به تنهایی شکل نمی‌گیرد و هر مراقبتی به معنای هم‌مراقبتی است. هر عمل و

**با ورود به مدرنیته و بویژه رشد  
تکنولوژی، انسان‌ها از یکدیگر دور  
افتادند و فوریت حضور برای دیگری  
معنای خود را از دست داد و انسان  
نه تنها برای دیگری بیگانه شد  
بلکه برای خود نیز بیگانه شد.**

**راه نجات بشریت در مقابل رنج‌هایی  
مانند ویروس کرونا بازگشت به  
اصل خودمراقبتی و هم‌مراقبتی در  
مفهوم فلسفی و معناشناختی  
آن است**

کنشی در جهان انعکاس و بازتابی دارد که نتایج منفی آن هم من و هم دیگری را دربرمی‌گیرد. تاراج ذخایر طبیعی، هدر دادن انرژی‌های طبیعی، غارت اموال عمومی، بی‌اعتنایی به میراث ملی، آسیب به طبیعت ابتدا به معنای عدم مراقبت از خود و سپس به معنای از دست دادن میراث کهن هم‌مراقبتی است. یلدا در مفهوم زایش نور و خورشید یعنی مراقبت از هست خود و هستی دیگری. یلدا یعنی هم‌مراقبتی، همان‌طور که نوروز معنای هم‌مراقبتی دارد. آنچه بشر امروز به دلیل حرص و طمع و غرق شدن در تکنولوژی و زندگی ماشینی از دست داده است این حس مهم خودمراقبتی به معنای هم‌مراقبتی است. بازگشت به خودمراقبتی یعنی بازگشت به فوریت حضور که همان برداشتن فاصله و رنج غربت است. بازنگری در سبک زندگی یعنی حرارت آتش پرومته را در راستای تولید دانایی استفاده کردن و روی دیگر آن که حرص و طمع و خودخواهی است دور ریختن. راه نجات بشریت در مقابل رنج‌هایی مانند ویروس کرونا بازگشت به اصل خودمراقبتی و هم‌مراقبتی در مفهوم فلسفی، معناشناختی و هستی‌شناسی آن است.

در کنار یکدیگر، باغچه همسایه را بیل زدن، برای همسایه خرید کردن و بسیاری از کنش‌های دیگر اجتماعی که مرا بلافاصله در دسترس دیگری قرار می‌دادند، سبک زندگی انسان را شکل می‌دادند. زندگی من زیر پوست دیگری و زندگی دیگری زیر پوست من جاری بود. جشن‌هایی مانند شب یلدا نیز در همین مفهوم حضور برای دیگری معنا پیدا می‌کرد؛ چون یلدا به معنای زایش خورشید و نور را نمی‌توانستیم فردی فهم کنیم. به همین دلیل بایستنی اخلاقی در فوریتی ناخودآگاه همه را دور هم جمع می‌کرد تا استقبال از زایش خورشید و نور به مشارکت با دیگری سپری شود، چون دیگری همواره بخشی از من بود. اما با رسیدن مدرنیته و بویژه تکنولوژی انسان‌ها از یکدیگر دور افتادند و فوریت حضور برای دیگری معنای خود را از دست داد و انسان نه تنها برای دیگری بیگانه شد بلکه برای خود نیز بیگانه شد. آلبر کامو در رمان بیگانه شخصیتی به نام مورو را به تصویر می‌کشد که هیچ احساسی نه به خود و نه به دیگران دارد. در تشییع جنازه مادرش بدون هیچ عاطفه و احساسی شرکت می‌کند، مرد عربی را در ساحل می‌کشد و در دادگاه نیز

با عبور از جوامع سنتی و ورود به جوامع مدرن مسأله مهم انسان بودن در برابر انسان دچار تحول شد. تکنولوژی سبب شد تا فوریت روابط تغییر کند. بنابراین فاصله عظیمی بین آنچه که رابطه انسان‌ها با یکدیگر بود، به وجود آمد. در زمان‌های نه خیلی دور، انسان‌ها بلافاصله برای یکدیگر در دسترس بودند. خانه‌ها به هم چسبیده و کوچه‌ها نزدیک به هم بودند. مفهومی به نام فاصله مکانی و زمانی وجود نداشت تا فوریت رابطه را دچار خدشه کند. در خانه‌ها باز بود و هر زمان به همسایه نیاز پیدا می‌کردیم کافی بود وارد شویم، همسایه را صدا بزنیم و او بلافاصله پیش روی ما آماده بود. به همین ترتیب در روابط شهری نیز که الگوی اصلی آن مبتنی بر بازار و عناصر پیرامونی آن بود، با همین فوریت حضور مواجه بودیم. یعنی اگر قرار بود مغازه‌داری برای زمانی کوتاه مغازه خود را ترک کند نیازی به بستن در مغازه نداشت؛ کافی بود به صاحب مغازه کناری بسپارد که تا چند دقیقه دیگر برمی‌گردد. شاید این چند دقیقه یک ساعت طول می‌کشید. نوعی اخلاق خودمراقبتی حاکم بود که در نهایت هم‌مراقبتی بود. در این نحوه و سبک زندگی دیگری بخشی از «من» بود که گویا در امتداد من است. این سبک زندگی ما را با مسأله مهم مسئولیت‌پذیری مواجه می‌کرد. انسان در گذشته نه چندان دور معنای هویتی خود را به واسطه حضور فوری و بدون فاصله برای دیگری به مشارکت می‌گذاشت. رفتارهای اجتماعی زیادی در گذشته وجود داشتند که مفهوم رابطه را به یک فوریت حضور انسانی تبدیل کرده بودند. مفهومی به نام به نسبه خریدن کل تعامل و روابط حاکی از اعتماد به دیگری را بیان می‌کرد. همه کاسب‌ها یک دفتر داشتند که کل حساب و کتاب‌شان در آن ثبت می‌شد و بسیاری از افراد سالی دو بار به کاسب محل مراجعه می‌کردند تا حساب خود را که به نسبه خریداری کرده بودند، پرداخت کنند. مفاهیم دیگری مانند شب‌نشینی، همسایه‌داری، مراقبت از بچه همسایه، نان‌پختن